حقیقتی در قالب مثال

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## حقیقتی در قالب مثال

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در طول تاریخ امر مبارک از بدایت تا به حال، رویدادهای شیرین و تلخ بسیاری رخ داده است که در طیّ آن اصحاب شِمال سعی در استیلا داشته‌اند و اصحاب یمین بر آنها فائق گشته‌اند. این معنی در لوح سلمان نیز از قلم رحمن عزّ نزول یافته است. نفوسی که به شنیده‌های پیشین خود اکتفا کرده و ظهور امر الهی را با اوهام و ظنون خود سنجیده و به آن ایرادها وارد کرده‌اند، یا به اسماء و ملکوتها متشبّث شده از وصول به غایت قُصویٰ محروم گشته‌اند، یا به ظواهر بشارات کتب مقدّسۀ قبل اکتفا کرده از مفاهیم و معانی حقیقی آنها غافل مانده‌اند، نه تنها خود از وصول به شاطئ بحر عرفان باز مانده‌اند بلکه در ممانعت از رسیدن دیگران نیز سخت کوشا بوده به انواع حیل و معاذیر متمسّک شده سعی در انحراف دیگران داشته‌اند.

جمال مبارک در ابتدای ایقان مبارک تصریح فرموده‌اند که وصول به مقصود جز با انقطاع صِرف حاصل نشود و دیدار محبوب جز با پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده میسّر نگردد. بعضی به بیان مرکز میثاق "طالب رایحۀ طیّبه‌"اند "از هر گلی انتشار یابد" و "جویای شمس حقیقت" هستند "از هر افقی طالع شود." امّا بسیاری از نفوس ناظر به اسمند و فارغ از مالک ملکوت اسما و بدین جهت، به گمان آن که به مظهر ظهور الهی و عاشقان جمالش لطمه وارد می‌‎کنند، از او اعراض و به او اعتراض می‌کنند و خودپنداشته‌ها را بر حقایق متعالیۀ مندرج در آثار مبارکه برتر می‌شمارند.

در لوحی کوتاه از حضرت بهاءالله، که به زبان فارسی عزّ نزول یافته، این حقیقت در قالب تمثیلی بسیار زیبا و داستانی بس دلربا بیان شده که گویای "بظاهر آراسته و به باطن کاسته‌"هایی است که حاضر نیستند به چشم خود ببینند و به گوش خود بشنوند، بلکه در وادی جُرُز تقلید سیر می‌کنند و خود را هم از خاصّان حق محسوب داشته‌اند.

در این لوح مبارک چند گفتگو بین گل حقیقی و بلبلان مجازی، بین جغد و بلبل، و بالاخره خطابی از بلبل حقیقی خطاب به بلبلان مجازی مطرح شده که گویای بسیاری از حقایقی است که در اوایل ظهور امر مبارک رخ داده است. با توجّه به عبارت "حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام" به نظر می‌رسد محلّ نزول آن ادرنه باشد. اشاره به سایر مظاهر ظهور صرفاً با ذکر محلّ ظهور آنها صورت گرفته و اسمی از آنها به میان نیامده است، امّا وحدت بین آنها تلویحاً بیان شده است. در واقع حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به یگانه بودن دیانت الهی و ظهور تدریجی آن در طیّ ادوار متتابعه تصریح دارند و این که روح متعالیۀ الهیّه متجلّی در آنها روح واحد است و تفاوت‌ها نظر به آفاقی است که شمس حقیقت در هر دوری از آن طلوع فرموده است.

**لله المثلُ الأعلی**

عبارت "لله المثل الأعلی" در ابتدای لوح نقش بسته است. کلام الهی است که در قرآن کریم (سورۀ نحل، آیۀ 60) عزّ نزول یافته و در آثار این ظهور نیز به کرّات به آن استناد شده است. آیۀ قرآن در مقام مقایسه گوید که "وصف ناپسند و بد سزاوار کسانی است که به آخرت اعتقادی ندارند و وصف عالی و پسندیده سزاوار خداوند است."1

جمال قدم در کلام اوّل بیان می‌فرمایند که توصیفی که در این لوح ذکر شده در شأن مظهر ظهور الهی است که از طرفی به گل، که مطاف بلبلان حقیقی است، و از طرفی به بلبل، که نغمۀ ملکوتی او گوشها را لذّت می‌بخشد، تشبیه شده است؛ و توصیف نفوسی که "بر مراکب نار نفس بی‌باک می‌رانند" و گویی خدا را غافل و بی‌خبر انگاشته‌اند، چنان است که به جغد، که در عُرف عام پرندۀ شوم محسوب می‌شود، و نیز به بلبلان مَجازی که یا در حقیقت زاغ هستند یا مدّتی با زاغان نشست و برخاست کرده‌اند، تشبیه شده‌اند.

در سایر الواح نیز وقتی اراده می‌فرمایند مثالی از قدرت و عظمت حق ذکر کنند، این عبارت را به کار می‌برند. مثلاً، "و لله المثل الاعلی إن أنتم تعلمون. نظر نما به جریان این شطّ که مشهود است. در حین طغیان و ازدیاد حرکت می‌کند و جاری است. آنچه می‌کند در اقتدار خود ثابت است. آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سدّ معظم خرق شد یا سدّ فلان محلّ باطل گشت، یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساری است و در جمیع مراتب به تساوی حرکت می‌نماید. مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوة او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند. کذلک نضرب لکمُ الأمثالَ لعلّکم بما أنتم فیه توقنون." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص5-144)

حضرت عبدالبهاء نیز در بیان مثالی، ابتدا این عبارت را به کار برده‌اند: "و لله المثل الأعلی فإن شئتَ حیاةً طیّبةً فانثر بذر الحکمة فی أرضٍ طیّبةٍ طاهرةٍ تنبت لک فی کلّ حبّة سبع سنابل خضر مبارکة و إن قصدتَ البنیان فی صُقع الإمکان فانشأ صَرحاً مجیداً مشیّد الأرکان اصله ثابت فی النّقطة الجاذبة الوسطی فی الحضیض الأدنی و أعلی غُرفاتها فی أوج الأثیر الأسمی..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص16-115 / مضمون: مثال عالی از برای خداست. پس اگر زندگی پاک خواهی بذر حکمت را در زمین پاک بپاش تا از برای تو در ازاء هر دانه‌ای هفت خوشه سبز مبارک دهد و اگر ساختمانی را بخواهی در این عالم بسازی پس قصری عالی دارای ستون‌های محکم بساز که اصلش در نقطۀ جاذبه در این عالم ادنی ثابت باشد و اتاق‌هایش در اعلی مدارج اوج آسمان قرار گیرد...)

**گُل معنوی**

تشبیه مظهر ظهور به گُل در آثار مبارکه مشاهده می‌شود که شکوه و زیبایی و جلوۀ آن سبب شده که جلوۀ همه گل‌ها از بین برود و جمال آن برتر از همگان مشاهده شود. مثلاً در بیانی می‌فرمایند، "ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شکُفته که همۀ گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار. پس، از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال در آئید و از گُل بی‌مثال ببویید واز لقای بی‌زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحۀ قدس روحانی بی‌نصیب نمانید." (ایّام تسعه، ص320)

بنابراین، گلُ معنوی روایح معطّرۀ خود را به مشام کسانی رساند که به مرض زکام مبتلا نشده باشند. ابتلای به زکام در مورد نفوس غافله جاهله به کار برده شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بعضی مشام پاک دارند، از نفحات قدس معطّر کنند و بعضی مزکوم و از روایح طیّبه نصیب و بهره نبرند و برخی چون حیوانات کثیفه از روایح کَرِهه متلذّذ گردند." (منتخباتی از مکاتیب، ج2، ص97)

در کلام دیگر از قلم مرکز میثاق نازل، "فی‌الحقیقه اهل عالم دلبر حقیقی را فراموش نموده‌اند و چنان به دام و دانه گرفتار شده‌اند که از گلشن الهی و حدیقۀ ربّانی بویی به مشام آنان نمی‌رسد. البتّه مزکوم از رائحۀ طیّبه محروم است و نابینا از مشاهدۀ جمال محجوب و مأیوس." (همان، ص151)

در یکی از خطابه‌های مبارک این تمثیل تکرار شده است: "مشام‌ها پاک کنیم تا رائحۀ گلستان استشمام شود ... مشام که مزکوم است رائحۀ معطّره استشمام نکند." (خطابات مبارکه، ج2، ص95)

**رضوان الهی**

رضوان الهی ملکوت رضای الهی است که در این عالم ظاهر و باهر است. جمال قدم "اهل یقین" را آگاه می‌فرمایند که "در فضای قُدس، قُربِ رضوان، روضۀ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالّین و هیاکل خُلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمایید تا به آن مقام در آئید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جویید و جمیع حکمت‌های بالغۀ احدیّه را از اثمار باقیه‌اش بیابید." (کلمات مکنونه فارسی، فقره شماره 18)

باید دانست که "تسنیم رضوان رحمن نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد. و المخلصون یشربون عن خمرِ الّتی کانت مِن أنامل القدس معصورا." امّا چون رحمت الهیّه شامل است و مایل نیست کسی محروم بماند، لهذا "چون اریاح رحمتیّۀ الهیّه در هبوب است و نفحات قدسیّۀ فضلیّه در مرور، شاید جمعی به سلسبیل عرفان از کدورات اکوان طاهر شده به مقرّ امنع ارفع ایقان در آیند و به لقآء جمال رحمن فائز شوند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص94)

رضوان در حقیقت نام دربان ملکوت و بهشت است. جمال قدم در لوحی به این نکته اشاره دارند: "آن بستان به اسم دربان مذکور شده که رضوان باشد." (مائده آسمانی، ج7، ص128)2 در حقیقت کسانی که به کسب رضای الهی موفّق می‌شوند می‌توانند وارد آن شوند.

ابواب رضوان مفتوح شده و همه مأمور به دخول در آن. امّا آدمیان موانعی از برای خود به وجود می‌آورند و از ورود به آن محروم می‌شوند. جمال قدم در لوح نصیر ذکر می‌فرمایند، "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فِنای باب متحیّراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینۀ قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحق در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبۀ سؤال وافقند و برخی در عقبۀ حیرت متوقّف و بعضی در عقبۀ اسماء محتجب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص171)

بنابراین، مقصود از رضوان قربیت الهیّه است که این قربیت را می‌توان با اعمال و رفتاری در این عالم کسب کرد. نحوۀ کسب قربیت الهیّه را حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای بیان فرموده‌اند:

"... از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می‌فرمایند که خداوند به واسطۀ انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدّس کن تا من در آن جا گیرم. پس فهمیدیم که قربیت الهیّه به توجّه الی الله است؛ قربیت الهیّه به دخول در ملکوت‌الله است؛ قربیت الهیّه به خدمت عالم انسانی است؛ قربیت الهیّه به محبّت بشر است؛ قربیت الهیّه به اتّفاق و اتّحاد جمیع امم و ادیان است؛ قربیت الهیّه به مهربانی به جمیع انسان است؛ قربیت الهیّه به تحرّی حقیقت است؛ قربیت الهیّه به تحصیل علوم و فضائل است؛ قربیت الهیّه به خدمت صلح عمومی است؛ قربیت الهیّه به تنزیه و تقدیس است؛ قربیت الهیّه به انفاق جان و مال وعزّت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج2، ص94)

**ربیع معانی**

تردیدی نیست که بدایت هر ظهوری را در کتب الهی به "بهار" تشبیه می‌کنند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "آن بهار روحانی که از هزار سال تا به حال منتقل به مواسم تابستان و خزان و زمستان گردیده بود، دوباره آن بهار در نهایت طراوت و لطافت با سپاه بخشش خداوند آفرینش در دشت و صحرای ایران خیمه برافراخت." (یاران پارسی، ص258)

و نیز می‌فرمایند، "یوم ظهور مظاهر مقدّسه بهار روحانی است، تجلّیات رحمانی است، فیض آسمانی است، نسیم حیات است، اشراق شمس حقیقت است. ارواح زنده شود، قلوب تر و تازه گردد، نفوس طیّبه شود، وجود به حرکت آید، حقایق انسانیه بشارت یابد و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید، ترقّیات کلّیه حاصل شود، حشر و نشور گردد." (فصل "ید" (14)، ص56)

جمال قدم می‌فرمایند، " ای کنیز الهی، انشاءالله از هبوب اریاح ربیع قدس صمدانی محروم نگردی و از فیوضات ایّام روح بی‌نصیب نمانی. از عالم و عالمیان بگذر و به حق توجه کن. چه که دونش در ذات خود فقیر و محتاج بوده و محتاج به رفع احتیاج خود قادر نه چگونه رفع احتیاج غیر تواند نمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص210)

جمال قدم می‌فرمایند که در حین ظهور دو فصل ظاهر می‌شود، بهار و پائیز. ظهور الهی برای مقبلین بهار است و برای معرضین پائیز. زیرا دو اسم خداوند، یعنی مُحیی و مُمیت، در فعّالیت هستند. یکی زنده می‌کند و دیگری می‌میراند. "از مُعرض حیات اخذ می‌نماید و به مقبل حیات باقیه عنایت می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص210) و بعد می‌فرمایند، "چه مقدار از اشجار نفوس که از این ربیع معنوی الهی خرّم شده و به فواکه و اثمار عرفان الهیّه مزیّن گشته‌اند و چه مقدار از اشجار نفوس که یابس شده و از جمیع عنایات محروم مانده‌اند. یک نسیم از شطر رضوان بدیع وزید. بر موحّدین بَرد و سلام و رحمت بوده و بر مشرکین سموم قهر و عذاب. این است قدرت بدیعۀ سلطان احدیّه." (همان)

جمال قدم این بهار را با بهار ظاهری مقایسه می‌فرمایند و سپس توصیه می‌فرمایند که هیچ نفسی خود را محروم نکند:

" بهار ظاهری، که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق اسماء به او موکول و مفوَّض است، در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی، که تربیت ارواح و افئدۀ منیره می‌نماید و جنّات باقیۀ دائمه مبذول می‌فرماید، در هر هزار سنه أو أزیَد یک بار جلوه می‌نماید و بر همۀ اشیآء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلّی ربوبی ابلاغ می‌فرماید. دیگر تا کی مستحقّ آید و چه کس لایق باشد

که ادراک نماید. پس، تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبلِ بیان بر شاخِ‌های گل رضوان می‌سراید، سعی و جهدی باید تا گوش از آوازهای ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نمانَد و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید و بر هر شجر یابسه که مرور نمود، خلعت تازۀ دائمه عنایت فرمود." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص7)

البتّه همانطور که بهار ظاهری به تابستان و خزان و زمستان برسد تا بهار دیگر عرض جمال نماید، بهار معنوی نیز چنین است و لاجرم به مرور زمان فصول دیگر جایگزین خواهد شد. حضرت عبدالبهاء آن را به این صورت بیان می‌فرمایند:

"ایّام ظهور مظاهر مقدّسه بهار الهی است. اراضی قلوب را سبز و خرّم نماید، گل‌های حقایق بشکفد، اشجار وجود انسانی پرثمر شود، انهار اسرار جاری گردد و چشمۀ عرفان بجوشد و از باران نیسان الهی عالَم وجود تازه و تجدید گردد. امّا چون مدّتی گذرد کم‌کم حقایق الهی فراموش شود، قلوب پژمرده مانَد و نفوس مانند مرده گردند، فیض الهی منقطع شود و اسرار ربّانی در بین نفوس گم شود. لهذا باز بهار یزدانی جلوه نماید، باران رحمت ببارد، نفحات عنایت مرور کند، عالم وجود را زنده گرداند، حدیقۀ عرفان پرشکوفه شود، اشجار وجود اثمار آبدار دهد." (خطابات مبارکه، ج2، ص11-12)

**بلبلان صوری یا بلبلان مَجاز**

بلبل مظهر عاشقی است و چون جمال گُل بیند به شور و شوق آید و نغمه سراید و آواز عاشقانه از بن جان روانه آسمان کند. حضرت بهاءالله در قصیده‌ای فرمایند، "مستند بلبلان ز نغمۀ یاهوی او \*\*\* هم جان عاشقان ز جرعۀ یاهوی او" (مائدۀ آسمانی، ج4، ص194)

امّا هر پرنده‌ای، ولو ظاهر بلبل را داشته باشد، لیاقت گل را ندارد و لابد باید به صفت جانفشانی در راه محبوب متّصف باشد تا قابلیت لازم را بیابد. این است که مرکز میثاق می‌فرماید، "در عشق جمال آن گل، بلبل معانی را جانفشانی لائق نه جُعَل ظلمانی. دلبر آفاق را عاشق صادق آشفته و مشتاق نه هر کاذب بداخلاق. شمع نورانی را پروانۀ رحمانی سرگشته و سرگردان نه خفّاش کور نادان." (حدیقۀ عرفان، ص183)

گاه، در اثر فراق، بلبل سکوت اختیار کند ولی آتش عشق گل همچنان در دلش شعله‌ور است. باید که نور امید در دلش تاباند تا دیگر بار به نغمه و آواز آید و از زاویه خمول برون شود و نغمه‌سرایی آغاز کند. به قول مولوی، "چون که گل رفت و گلستان درگذشت \*\*\* نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت."

حضرت عبدالبهاء به "جوان روحانی" می‌فرمایند، "آن نفحات روحانی چه شد و آن نغمات رحمانی کجاست. آن آواز بربط و ارغنون و راز تار و عود و رود کجا رفت و آن آه و فغان بلبل گویا در گلشن کبریا چه شد. اگر صبح وصال غروب نمود و فجر قرب افول کرد و ابواب لقا مسدود شد، لکن الحمدلله دروازۀ رجا مفتوح است و شمع وفا پُرنور و عاشق صادق در حین وصال ساکت و یوم لقا صامت؛ چون آتش فراق پُرشعله گردد و حرارت اشتیاق شرر زند و فریاد و فغان کند، چشم گریان آرَد و آه پنهان و دل سوزان ناله و زاری آغاز کند و با فزع و بی‌قراری دمساز شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص72)

هنوز در این بلبل آثاری از عشق باقی است که طلعت میثاق او را تشویق می‌فرمایند حبّ درون را آشکار سازد و به نغمه‌سرایی پردازد: "در این گلشن الهی چون بلبل معنوی به گلبانگ ملکوتی بیان مقامات معنوی نمایی و اسرار توحید درس و سبق دهی و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج4، ص103)

امّا، آن که دیگر بی‌قرار نیست و گل را عاشق واقعی نه، بی‌اعتنایی پیشه کند و نه نغمه‌ای از او به ظهور رسد و نه آوازی به گوش. این چنین بلبلی "نسبتش مجازی است و بی ثمر و بی‌پا. مانند شخصی سیاه است نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش‌آواز. از انتساب اسمی چه فائده..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص280)

**بلبل در مقام معشوق**

بلبل همیشه در مقام عاشق نیست، بلکه معشوقی است که به کمال ملاحت و زیبایی تغنّی می‌کند و کسانی را که گوش شنوایی داشته باشند چنان به اهتزاز می‌آورد که گویی قصد پرواز دارند. شاید یکی از انواع موسیقی باشد که می‌فرمایند نردبان روح است و آدمی را به یاد وطن حقیقی خود می‌اندازد. جمال قدم در بیانی به نغمه‌سرایی بلبل حقیقت اشاره دارند:

"ای مطرّز حقیقت، بلبل قدس معنوی به احسن الحان تغنّی می‌فرماید ابدعُ مِن کلّ نغمةٍ فیا طوبی لَکَ إن تکونَ مِنَ السّامعین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص33)

وصال همیشه پایدار نیست و البتّه به فراق منتهی خواهد شد. لهذا باید قدر ایّام وصال با محبوب را دانست. از آنجا که خداوند عاشق بندگان خویش است، چون شوق آنها را ببیند به تغنّی پردازد. در کلامی از جمال مبارک می‌خوانیم، "قدر این ایّام را دانسته که همیشه وصال میسّر نشود. بلبل جز در بهار تغنّی ننماید و تا گل نبیند به خروش نیاید. آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر معانی باز مانَد و به شاخسار معنوی پرواز نماید و به گلزارهای غیب الهی مقرّ گیرد. به گوش جان بشنو و به تمام قلب اخذ نما." (آیات الهی، ج2، ص361)

شاید به همین علّت است که حضرت بهاءالله در لوحی که به شیرین‌زبانی طیر الهی اشارتی دارند، می‌فرمایند: "... اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغ‌های روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی." (حدیقۀ عرفان، ص136)

لهذا، باید قدر این ایّام را دانست و از ترنّمات او پی به فردوس الهی برد و در روضۀ جدید خداوند که "قرب رضوان" پدیدار گشته وارد شد. جمال مبارک در هفت وادی می‌فرمایند، "تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی باز نگشت و انوار صبح معانی به شمس حقیقی راجع نشد سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بویی از گلشن باقی بشنوید و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانید." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع کانادا، ص294)

یا در کلام دیگر می‌فرمایند، "تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبل بیان بر شاخه‌های گل رضوان می‌سراید سعی و جهدی باید تا گوش از آوازهای ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازۀ دائمه عنایت فرمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 65، ص285)

در واقع، "شاهباز عشق از افق قدس الهی ظاهر گشته تا جمیع طیور را به نغمات بدیع خود مست و بیهوش گرداند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص33)

**منم محبوب شما**

یکی از موانعی که همواره مانع از عرفان مظهر ظهور شده، عقبۀ اسما بوده است. پیروان ادیان سَلَف میل دارند موعود آنها به همان اسم و رسم دیگربار ظاهر شود. در حالی که رجوع به روح است نه به جسم. همان روح الهی در جسم دیگر و در مکان دیگر تجلّی فرماید. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ای دوستان، سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. بابهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت." (مجموعه الواح طبع مصر، ص289)

لذا این دیگرگونی ظاهری را باید به عین حقیقت نگریست و طالب محبوب و موعود بود به هر لباس و هیأتی که ظاهر شود. جمال قدم بشارت ظهور وعود را می‌دهند و همگان را به بارگاه دوست یگانه فرا می‌خوانند: "پیک راستگو مژده داد که دوست می‌آید. اکنون آمد، چرا افسرده‌اید. آن پاک‌پوشیده بی‌پرده آمد چرا پژمرده‌اید. آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار. امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد. هر که این گرمی یافت به کوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد. افسردنی که هرگز برنخاست." (مجموعه الواح طبع مصر، ص256)

بنابراین، همان که در آغاز بوده، همان آفریننده که تجلّی در سایر انبیاء فرموده، اینک در این زمان ظهور فرموده است. اگر گرمی گفتار پروردگار را کسی دریابد، بی‌گمان به ساحت دوست شتابد، چه که "نغمۀ بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد" (دریای دانش، ص149)

تغییری که در این دوران حاصل شده آن است که همواره عاشقان در طلب معشوق بودند، در این زمان معشوق طلب عشّاق می‌نماید، چه که خود عاشق آنها است و این محبّت دوطرفه است. زیرا حضرتش فرموده است، "مَن طَلَبَنی وجَدَنی، مَن وَجَدَنی عَرَفنی، مَن عَرَفنی عَشَقَنی، مَن عَشَقَنی عشقتُهُ، مَن عَشَقتُهُ قَتَلتُهُ،مَن قَتَلتُهُ فعلَیَّ دیَتُهُ، مَن عَلَیَّ دیتُهُ فأنَا دیَتُهُ." (ملا محسن فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الأخلاق، چاپ دوم، قم، 1423 قمری، ص366 / مضمون: کسی که مرا بطلبد، مرا بیابد؛ کسی که مرا بیابد، مرا بشناسد؛ کسی که مرا بشناسد، عاشقم شود؛ کسی که عاشقم شود، من نیز عاشقش شوم؛ کسی که عاشقش شوم او را بکشم؛ کسی که او را بکشم پس خونبهایش به عهدۀ من است؛ کسی که خونبهایش به عهدۀ من است، پس خودم خونبهای او هستم.)

این حدیث در تاریخ نبیل، ص63، به صورت دیگری درج شده است: "مَن طلبنی وجدنی و مَن تقدّم إلَیَّ شبراً تقدّمتُ إلیهِ باعاً و مَن أحبّنی أحبَبتُه و مَن احبَبتُه قتَلتُه و مَن قتَلتُه فَعَلَیَّ دیتُه." (مضمون: کسی که مرا بطلبد مرا بیابد و کسی که یک وجب به طرف من آید به اندازه فاصله دو دست از هم گشاده به سویش روم و کسی که مرا دوست بدارد من دوستش دارم و کسی دوستش بدارم می‌کشمش و کسی را که بکشم خونبهایش به عهدۀ من است.)

در این زمان جمال مبارک می‌فرمایند که معشوق طلب عشّاق می‌فرماید، "ای عاشقان روی جانان غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمایید و سمّ هجران را به شهد لقاء بیامیزید. اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایّام فصل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشّاق می‌نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرید و این نعمت را کم نشمرید. نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی‌حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص335)

**ما از اهل یثربیم**

یثرب نام قدیم مدینةالرّسول (که بعدها به "مدینه" صورت اختصار یافت) است. یثرب از شهرهای باستانی است که حکومت‌های آن، یعنی معین و سبا، همواره در پی بسط سُلطه و نفوذ خود در سرزمین‌های شمال عربستان بودند.

بعد از هجرت حضرت رسول به این شهر، آن را "مدینة الرّسول" نامیدند. در قرآن آمده است که منافقین مدینه، شهر را به نام قدیمش می‌نامیدند و نام جدید را پذیرا نبودند. در آیات 12 و 13 سورۀ احزاب آمده است که منافقان از مردم می‌خواستند که به منازل خود باز گردند و وعده‌های حضرت رسول را کذب می‌دانستند.

حال، در اینجا حضرت بهاءالله می‌فرمایند که این بلبلان مجاز باز هم اسم جدید را پذیرا نیستند و خود را از اهل یثرب3 می‌دانند. در واقع کنایه‌ای است از این که همواره کسانی که به سنن کهن خود متمسّکند و از اقبال به مظهر ظهور جدید خداوند خودداری می‌کنند، در همۀ ادوار اهل یثرب هستند. اگرچه مدّعی هستند که به "گل حجاز4" انس دارند، یعنی سنّت آباء و اجدادی آنها را به حضرت رسول اکرم که از آن خطّه ظهور فرمودند وابسته می‌سازد و ابداً مایل نیستند که حقیقت را پذیرا باشند. بدین لحاظ در ادامۀ کلام عذر آنها این است که، "تو از اهل حقیقتی." در واقع از زبان بلبلان مجاز می‌فرمایند که حقیقت روح قدسی الهی در ایشان متجلّی است که در عراق کشف حجاب فرموده و عالم را به ظهور خود مزیّن فرموده است.

**در کلّ احیان از جمال رحمن محروم بوده‌اید**

کسانی که به ظاهر متمسّکند و از حقیقت محروم، مایلند که همه چیز آنطور که آنها می‌خواهند روی دهد و اگر خلاف آن باشد، ابداً نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بپذیرند. این نشان می‌دهد که هرگز مؤمن حقیقی به همان مظهر ظهوری که مدّعی ایمان به او هستند نبوده‌اند. چه که اگر او را می‌شناختند و لحن او را می‌دانستند چون دیگربار در عالم متجلّی می‌شد او را می‌شناختند.

در اینجا حضرت بهاءالله به آنها می‌فرمایند که "هیچ وقت مرا نشناخته‌اید بلکه جِدار و روافد و دیار را شناخته‌اید." جِدار به معنای دیوار است و روافد، جمع رافِد، به معنای چوب‌های سقف بالای پل است و دیار، جمع دار، به معنی مساکن و محلّ‌ها است. جمیع اینها حکایت از ظاهر بنا دارد نه آن که درون بنا ساکن است. چون نفوس بشری ناظر به ظاهر بنا بودند و از روحی که در آن هیکل متجلّی است آگاهی نداشتند، بنابراین، وقتی در هیکلی تازه ظهور فرمود، نتوانستند او را بشناسند و ایمان آورند.

**وحدت مظاهر ظهور**

جالب است که مؤمنین به حضرت ربّ اعلی تمثیل گل را برای بیان وحدت مظاهر ظهور به کار می‌برند. وقتی گروهی از بابیان را برای شهادت بردند، یکی از آنها میرزا قربانعلی بود. او خطاب به جمعیت گفت، "حرف‌های مرا بشنوید و درست گوش کنید. شما مدّعی هستید که از پیروان حضرت رسول‌الله (ص) می‌باشید. حضرت رسول، یعنی همان آفتاب هدایتی که سابقاً از افق حجاز طالع شد، اینک به اسم علی‌محمّد از افق شیراز طالع گشته و از این بزرگوار همان انوار و ضیاء حضرت رسول تابنده و مُشرق است. شاخ گل هر جا که می‌رویَد گل است. میرزا قربانعلی که اینطور دید به آنها گفت، ای مردم بدکردار چطور شده که بوی خوش این گل را که در همه جا منتشر گشته نمی‌شنوید. چرا اینقدر غافلید. اگرچه روح من از بوی این گل مسرور و شادمان است. ولی من متأسّفم وقتی که می‌بینم دیگران از این سرور من بی‌نصیب‌اند." (مطالع‌الانوار، ص422)

جمال قِدَم به بعضی نقاطی که مظاهر ظهور عرض جمال نموده‌اند اشارتی نموده همه را به خود منتسَب می‌فرمایند و به این وسیله به یگانگی پیامبران الهی گواهی می‌دهند. مثلاً می‌فرمایند که نه از یثربم (مدینه)، نه از بطحا5 (مکّه) و نه از عراق و نه از شام6. ظهور پیامبران از نقاط مختلف را به "تفرّج و سیر در دیار" تشبیه می‌کنند و از حضرت موسی به "گاهی در مصر" و از حضرت مسیح به "در بیت‌اللّحم7 و جلیل8" و از حضرت رسول اکرم به "گاهی در حجاز"، از حضرت اعلی به "فارس" و از ظهور خود به "گاهی در عراق ... حال در ادرنه" یاد کرده ظهور را به "کشف نقاب" تعبیر فرموده‌اند.

در بیانی دیگر خود را با مظاهر ظهوری که به شهادت رسیده یا مبتلا به مشقّات دنیوی شده‌اند یکی می‌دانند، "أی ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّةً أودَعتَنی بیدِ النّمرود ثمّ بید الفرعون و وَرَدا علیَّ ما أنت احصیتَهُ بعلمک و أحَطتَهُ بارادتک و مرّةً أودَعتنی فی سجنِ المشرکین بما قَصَصتُ علی أهلِ العماء حرفاً مِن الرّویا الّذی ألهمتَنی بعلمک و عرّفتنی بسلطانک و مرّةً قطَعتَ رأسی بأیدی الکافرین و مرّةً أرفَعتَنی إلَی الصّلیب بما أظهرتَ فی المُلک مِن جواهر اسرار عزّ فردانیّتک و بدایع آثار سلطان صمدانیّتک و مرّةً ابتلَیتَنی فی أرضِ الطّفّ بحیثُ کُنتُ وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک إلی أن قَطَعوا رأسی ثمّ ارفعوه علَی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّةً علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم مِن رصاص الغِلّ و البغضاء إلی أن قطعوا ارکانی و فصّلوا جوارحی إلی أن بلغ الزّمان إلی هذه الأیّام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدبّرون فی کلّ حین بأن یُدخِلوا فی قلوب العباد ضغنی و بُغضی و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لَمقتدرون." (سورةالدّم، آثار قلم اعلی، ج4، ص64 / مضمون: ای پروردگار من، ستایش مر تو را سزاست به علّت قضایای بدیع و بلایای جامعت. یک بار مرا دست نمرود دادی و دیگربار دست فرعون و آن دو بر من وارد آوردند آنچه را که تنها تو توانی برشماری و به آن اراده داری. یک بار مرا به زندان مشرکان انداختی به خاطر بیان حرفی برای مشرکان از رؤیایی که الهامم فرمودی و یک بار سرم را به دست کافرین قطع کردی و یک بار بر فراز صلیبم فرستادی و یک بار در کربلا مبتلایم فرمودی که تنها بین بندگانت ماندم تا آن که سرم را بریدند و بر سر نیزه زدند و در شهرها گرداندند تا به مقرّ منکران رساندند و یک بار هم در هوا آویزانم کردی و به ضرب گلوله‌های بغض و کینه تیربارانم نمودی تا بند از بند اعضاء و جوارحم گشوده شد تا رسید به این زمان که کینه‌جویان علیه من قیام کردند و هر آن در اندیشه‌اند که چگونه کینۀ مرا در دل بندگان اندازند و هر آنچه که می‌توانند در مکر و حیله به کار می‌برند.)

**به حبّ من معروفید ولکن از من غافل**

این معنی را در سایر آثار مبارکه می‌بینیم که نفوس به علّت ایمان به حق شهرت می‌یابند. آنها خود را عاشق خداوند قلمداد می‌کنند، امّا از او غافلند. جمال قدم می‌فرمایند، "قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلّی ربّانی از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول. از او مجحوب و به دنیا و آلای آن متوجّه؛ و حقّ بنفسه قُرب و بُعد ندارد. مقدّس است از این مقامات و نسبت او با کلّ عَلیٰ حدّ سِوا بوده. این قُرب و بُعد از مظاهر ظاهر. این مسلّم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیۀ قبلیه این مقام را بیان نموده‌ایم. لایَسَعنی ارضی و سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن. و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلّی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلّی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری." (مائدۀ آسمانی، ج1، ص58)

حدیث قدسی "لایسعنی ارضی و سمائی..." در بسیاری از آثار مبارکه محلّ استناد واقع شده است. مثلاً در هفت وادی می‌فرمایند، "قلب لطیف به منزلۀ آئینه است. آن را به صیقل حبّ و انقطاع از ماسِوَی‌الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود. معنی لایَسَعنی ارضی و لا سمائی ولکن یَسَعنی قلب عبدی المؤمن را آشکا و هویدا بینی و جان در دست گیری و به هزار حسرت نثار یار تازه نمائی و چون انوار تجلّی سلطان احدیّه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود." (آثار قلم اعلی، ج3، ص4-113)

**زاغید و رسم بلبل آموخته‌اید**

اگرچه مظاهر ظهور همواره به ظاهر حکم نموده‌اند و با مدّعیان به مدارا رفتار کرده‌اند، امّا در مواقع امتحان است که باطن نفوس بشری آشکار می‌شود. در کلمات مکنونه فارسی این موارد به خوبی بیان شده است. مثلاً می‌فرمایند، "ای بظاهر آراسته و به باطن کاسته، مثل شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود. چون به دست صرّاف ذائقۀ احدیّه افتد قطره‌ای از آن را قبول نفرماید. بلی تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود، ولکن از فَرقَدان تا ارض فرق دان، بلکه فرق بی‌منتهیٰ در میان." (مجموعه الواح، ص380) یا در کلام دیگر نازل، "ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید. مَثَل شما مثل ستارۀ قبل از صبح است که در ظاهر دُرّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان‌های مدینه و دیار من است." (همان)

**در ارض وهم و تقلید سایرید و از روضۀ مبارکۀ توحید محروم**

برای وصول به عرفان حقیقی باید اوهام و تقالید را بالمرّه کنار گذاشت. جمال قدم در لوح احمد فارسی تأکید دارند، "از تقیید تقلید به روضۀ قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام." (مجموعه الواح، ص322) بنابراین، تقلید آدمی را مقیَّد به مواردی می‌کند که از دیگری آموخته و در همان وادی سیر می‌کند و البتّه نتواند خود را رهایی بخشد تا به بهشت توحید وارد شود.

جمال قدم وصول به مقصود را جز از طریق ادراک حق "به بصر و قلب و فطرت خود" میسّر نمی‌دانند. در لوحی می‌فرمایند، "لم‌یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان انفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند. چه که تقلید کفایت ننماید چه در اقبال و چه در اعراض. اگر به رتبۀ بلند ابهی فائز شوی، به منظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهدۀ فی‌الله است واصل خواهید شد." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص364)

جمال مبارک در لوح سلطان به حدیثی اشاره دارند که راجع به شرایط مرجع تقلید است: "در شرایط علماء می‌فرماید و امّا مَن کان مِنَ الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهویٰه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلّدوه الی آخر. و اگر پادشاه زمان به این بیان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند، ملاحظه می‌فرمایندکه متّصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقلّ از کبریت احمرند. لهذا هر نفسی که مدّعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص175)

حضرت عبدالبهاء در بحث مفصّل خود از این حدیث هر یک از چهار شرط مزبور را مورد بررسی قرار داده‌اند. مقصود از "صائناً لنفسه" در واقع "صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریّه و اتّصاف به اوصاف کمالیّۀ معنویّه و صوریّه بوده." (رسالۀ مدنیه، طبع آلمان، ص32) صفات کمالیه در بیان حضرت عبدالبهاء به اختصار عبارت است از علم و فضل، عدل و حقّانیت، عدم التفات به منافع شخصی، صداقت و خلوص نیت، مبادرت به تعلیم معارف عمومیه و تدریس علوم نافعه، خشیةالله، محبّةالله، حلم، سکون، سلوک، رحم، مروّت، جلادت و شجاعت، ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیّت و غیرت و همّت و بزرگواری و امثال آن.

مقصود از "حافظاً لدینه" عبارت از "ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سائر ادیان از اتّحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن" است. (همان، ص35)

"مخالفاً لهواه" از نظر حضرت عبدالبهاء "اسّ اساس اخلاق ممدوحۀ انسانیت است و فی‌الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیۀ نورانیۀ بنی آدم است؛ معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیَم مرضیۀ انسانی است." (همان، ص44)

و بالاخره مقصود از "مطیعاً لأمر مولاه" اطاعت از پروردگار است. به بیان مرکز میثاق "اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعتِ اوامر و نواهی خداوند یکتا. نورانیت امکان به دیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام مقدّسۀ الهیّه..." (ص51)

لهذا در امر بهائی تقلید جائز نیست. جمال مبارک در لوح دنیا می‌فرمایند، "به این کلمات عالیات طیور افئده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص290)

**داستان بحث جغد با بلبل**

در این داستان، جغد به بلبل می‌گوید که زاغ از تو بهتر می‌خواند. این کلام اشاره به آن است که ازلیان بعضی از آثار جمال مبارک را به اسم ازل شهرت دادند تا کسب اعتبار برای او نمایند. در حالی که به بیان جمال قدم از عهدۀ خواندن آن بیانات نیز بر نمی‌آمد.

در بیانی از قلم اعلی نازل، "جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض صاد نوشته که متوهّمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام دعوت می‌نمایند. این است شأن عباد." (اقتدارات، ص3-42)

در کلام دیگر نازل، "معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی أمام وجوه نازل. مع‌ذلک هر یک را به غافلی نسبت داده‌اند. نفسی که لعمرالله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است به او نسبت داده و می‌دهند." (اشراقات، ص160)

**ای بی‌انصاف، مرا صیّاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت یافت**

اشاره به قضیۀ به اصطلاح وصی شدن ازل است. حضرت بهاءالله بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که با اطّلاع دو نفر، حضرت ربّ اعلی موافقت فرمودند که ظاهراً میرزا یحیی رهبری جامعۀ بابی را داشته باشد تا حضرت بهاءالله بتوانند بدون جلب نظر اعداء به هدایت و صیانت جامعه بپردازند. البتّه حضرت بهاءالله در موارد عدیده، مثل ماجرای آمل، میرزا یحیی را از دست اعداء نجات دادند و نگذاشتند ادنی گزندی به او برسد.

در لوحی می‌فرمایند، "تالله قد فتح ما کان أصل الأمر کما سمعوا العباد و مَا ٱطّلع بذلک إلّا نفسان. فواحد منهما سمّی بأحمد و صعد الَی الله و الثّانی سمّی بالکلیم و هو یمشی و یمشی القضاء عن خلفه." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص132)

در بحث از اقداماتی که میرزا یحیی علیه جمال قدم نمود، طلعت ابهی می‌فرمایند، "چه مقدار از احجار ظنون بر شجرۀ عزّ مکنون، مِن غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و به این هم کفایت ننموده تا آن که اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به نفحه‌ای حیات بخشیدم به محاربه بر جمالم برخاست. تالله الحق به انکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصوّر نه. و مع ذلک نظر به آن که ناس را بی‌بصر و بی‌شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلّق به ردّ و قبول خود دیده، فعل منکَر خود را به جمال اطهر نسبت داده که در مداین‌الله اشتهار دهد که شاید به این وساوس و حیَل ناس را از علّةالعلل محروم سازد. مع آن که اوّل این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطّلع نه جز دو نفس؛ واحدٌ منهما الّذی سمّی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القُصوی و الآخر الّذی سمّی بالکلیم کان موجوداً حینئذٍ بین یدینا." (مجموعه الواح طبع مصر، ص4-173)

**صاحبان آذان نغمۀ رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند**

در طول دوران از واقعۀ سیاه‌چال تا فصل اکبر در ادرنه این قبیل مسائل وجود داشت و بعضی از نفوس تصوّر می‌کردند که این آثار مبارکه از قلم ازل صادر شده است. امّا وقایعی چند این موضوع را برملا ساخت که آنچه از قلم ابهی نازل، به وحی الهی جریان یافته است. یکی از آن موارد نوشتن تفسیری بر آیۀ قرآنی "کلّ الطّعام حلّاً لبنی اسرائیل" بود . که حاجی میرزا کمال‌الدّین نراقی، از اصحاب حضرت باب و صاحب فضائل و کمالات عالیّه، ابتدا از میرزا یحیی تقاضای نوشتن شرحی بر آن آیه نمود. مضامین نوشتۀ او آنقدر سست و بی‌مایه و خالی از اساس و پایه بود که میرزا کمال‌الدّین مأیوس شد و اعتماد و توجّهش به کلّی از ازل سلب گردید. آنگاه مسئول خویش را از ساحت اقدس حضرت بهاءالله در خواست نمود و در جواب لوحی از قلم مبارک به افتخار او نازل شد که چنان در روح میرزا کمال‌الدّین مؤثّر واقع شد که به کلّی شیفته و مسحور هیکل اطهر گردید و اگر منع مبارک نبود در همان موقع سرّ مکنون و رمز مصونی را که در وجود مُنزل آن آیات مندمج و مکنون بود برملا می‌ساخت. (بهاءالله شمس حقیقت، ص6-145)

نمونۀ دیگر شاهزاده خانم شمس جهان، نوۀ فتحعلی‌شاه متخلّص به فتنه بود که به بغداد رفت تا با یحیی ازل ملاقات کند ولی ازل اجازه نداد. شاهزاده خانم مأیوس شد. در همان موقع حضرت بهاءالله از سلیمانیه مراجعت فرموده بودند. به توصیه بعضی از اصحاب به حضور حضرت بهاءالله مشرّف شد آنگاه دریافت که من‌یظهره‌الله موعود حضرت باب ایشان هستند. حضرت بهاءالله او را از افشاء این راز منع فرمودند. (تذکرۀ شعرای قرن اوّل بهائی، ج3، ص171)

داستان ملّا نصرالله شهمیرزادی، که نهایتاً به شهادت رسید، شهرت دارد. وقتی لوح مبارک خطاب به سلطان ایران را، بدون آن که از هویت نویسندۀ آن اطّلاعی داشته باشد، خواند، شهادت داد که نویسندۀ آن، هر کس که باشد، از طرف خدا است و کسی جز مظهر ظهور الهی قادر به نوشتن چنان اثری نیست. حال، مقایسه فرمایید این مرد بزرگ را با ملّا علی کنی که او هم لوح مبارک مزبور را دریافت داشت و فتوای قتل برای نویسنده و قاصدِ آورندۀ آن صادر کرد.

**ذرّه‌ای وهم را به صدهزار یقین تبدیل ننمائید...**

این مطلب کراراً در آثار مبارکه تکرار شده است که برای وصول به عرفان حقّ باید از اوهامی که از قبل در ذهن انسان جای گرفته دست کشید تا امکان تابیدن انوار یقین پدید آید و این بسیار مشکل است. جمال قدم می‌فرمایند، "این بسی واضح است که هر نفسی طالب عرفان حق بوده و خواهد بود و سبب اعراض و اعتراض و غفلت و جهالت، اوهامی بوده که از قبل به آن تربیت یافته‌اند و خرق این اوهام بسیار مشکل است، مگر به تدابیر انفس مقدّسۀ کامله." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص124)

گاهی این اوهام به صورت قصص کاذبه ظاهر می‌شوند که مانع از وصول به حقیقت می‌گردند. جمال مبارک در بدایت لوح مبارک بشارات، می‌فرمایند، "مقصود از ارتفاع ندا و کلمۀ علیا آن که از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهّر شود و مستعدّ گردد از برای اصغای کلمۀ طیّبۀ مبارکۀ علیا که از خزانۀ علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص116)

در بیان دیگر از قلم ابهی نازل، "لعمرالله اگر جمیع آذان عالم اقلّ مِن آنٍ از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود به اصغاء یک آیه کلّ به شاطئ بحر احدیّه توجّه نمایند." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص293)

از اوهام با اصطلاح "رمَد ابصار" نیز یاد شده است که مانع از دیدن حقیقت می‌گردد. در بیانی اظهار امیدواری می‌فرمایند که رمد ابصار مرتفع شود: "رجا آن که از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا بیابند آنچه را که از برای آن به وجود آمده‌اند. امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینایی بیفزاید آن سزاوار التفات است. این بینایی سفیر و هادی دانایی است." (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص18)

یا در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "طهّروا رَمَدَ عیونِکُم ثمّ افتحوها بحبّی ثمّ تجسّسوا فی أقطار السّموات و الأرض. هل تجدون رحمةً اکبرَ عمّا ظهر لا فَوَ منظری الاکبر لو أنتم مِنَ العارفین." (مجموعه الواح طبع مصر، ص179)

خود واژۀ "اوهام" نیز مکرّراً به کار رفته است: "ضعوا اوهامکم و ظنونکم ثمّ انظروا بطَرْفِ الإنصاف إلی افق الظّهور و ما ظهر مِن عنده و نُزّل مِن لدُنه و ما وَرَد عَلَیه مِن اعدائه..." (مجموعه اشراقات، ص54)

در واقع به بیان حضرت بهاءالله نفس اوهام است که مانع از وصول به یقین است: "حقّ جلّ جلاله مبشّر فرستاد و مژده داد تا اهل ارض به طراز فرح و سرور مزیّن گردند و با کمال انبساط قصد بساط حق نمایند. ولکن چون افئدۀ عباد به اوهام مشغول از انوار صبح یقین محروم مانده‌اند و این مژده جانبخش سبب احزان شد. چه که قلب به غیر مشغول و آذان به انکرالأصوات مأنوس." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص438)

با این همه جمال مبارک شهادت می‌دهند که ظنون و اوهام و حجبات نفسانی مانع از ظهور حقیقت نخواهد شد: "یا ملأَ الأوهام، قد أنار الافق الأعلی و ظهر ما لاتستره حجبات أنفُسِکُم و لا أوهامُکُم. إنّه قد ظهر بسلطانٍ مِن عنده و خرق السّبحات و الحجبات بأصابِعِ القدرة علی شأنٍ سمع الملأ الأعلی صوت خرقها." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص174)

**بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر نباشید**

نگار در لغت به معنای معشوق و محبوب است. این دورانی است که محبوب طالب احباب گشته و معشوق در پی عشّاق است: "در این ایّام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشّاق می‌نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرید واین نعمت را کم نشمرید. نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی‌حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید." (ایّام تسعه، ص20-319)

خود را دوست نامیده و فرموده که بندگان الهی را به خاطر خود آنها دوست دارد و گوید که، "به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید." به مظهر ظهور الهی که در کمال لطف و محبّت قبول مشقّات فرموده تا ناس را به سرمنزل مقصود هدایت فرماید نباید جفا نمود و نباید به دیدۀ بیگانه به او نگریست. چه که "او بسیار نزدیک آمده؛ آن که پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید. بگذارید آنچه در جهان دیده می‌شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد." (دریای دانش، ص173)

امّا، باید به حقیقت ناظر بود تا لحن آشنا را بتوان شناخت. این است که جمال قدم در لوح شکّرشکن می‌فرمایند، "نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد." (دریای دانش، ص149)

در حقیقت باید همان باشیم که حضرت عبدالبهاء در مناجات می‌فرمایند، "خداوندا، عنایتی فرما که تو را بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم. جویای شمس حقیقت باشیم از هر افقی طالع شود؛ طالب رائحۀ طیّبه باشیم از هر گلی انتشار یابد." (مناجات‎های حضرت عبدالبهاء، طبع شهرالملک 102 بدیع، نیودهلی، ص38)

**حدیقۀ مبارکۀ کان‌الله**

محتملاً مقصود مبارک از "کان الله"، همان عبارت "کان الله و لم‌یکن معه مِن شیءٍ" است که به بیان حضرت بهاءالله "اينست اصل توحيد و جوهر تفريد کان اللّه و لم يکن معه من شیء و الآن يکون بمثل ما قد کان لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر العليّ العظيم." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، چاپ دوم، ص126)

بنابراین، توحید حقیقی اعتقاد به "کان الله و لم‌یکن معه من شیءٍ" است. بلبل نورانی که به حقیقت الهی پی برده و طائف حول عرش مظهر ظهور گشته، معتقد به این عبارت است. به این علّت است که می‌فرمایند، "از حدیقۀ مبارکۀ کان‌الله بلبلی نورانی..."

جمال قدم این حالت را به زیباترین وجه در هفت‌وادی وصف می‌فرمایند، "بلبل قلب را در این مقامات نواهای دیگر است و اسرار دیگر که دل از او به جوش و روح در خروش. ولکن این معمّای معانی را دل به دل باید گفت و سینه به سینه باید سپرد ... ای رفیق تا به حدیقۀ این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نچشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از بادۀ استغنا بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی اگرچه غیری در این مقام نیست تا چشم پوشی. «کان الله و لم‌یکن معه من شیءٍ.» زیرا که سالک در این رتبه جمال دوست را در هر شئ بیند از نار رخسار یار بیند و در مجاز رمز حقیقت ملاحظه کند و از صفات سرّ هویت مشاهده نماید. زیرا پرده‌ها را به آهی سوخته و حجابها را به نگاهی برداشته..." (هفت وادی، ص18)

در سورةالهیکل اهل عالم را نصیحت می‌فرمایند که خود را از مطلع آیات محروم ننمایند. چه که این به نفع شما است والّا خداوند از اهل عالم مستغنی است. زیرا "إنّه لم‌یزل کان و لم‌یکن معه مِن شیءٍ قد ارتَفَعَت رایةُ التّوحید علی طورِ الوجود مِنَ الغیب و الشّهود ألا انّه لا إله إلّا أنَا الواحدُ العزیزُالفرید." (آثار قلم اعلی، ج1، طبع کاناداً ص30)

**اگرچه به صورت بلبلید ولکن چندی با زاغان مؤانس گشته‌اید...**

نهی از معاشرت با مشرکان و ناقضان که تأثیرشان مانند سمّ در انسان اثر می‌گذارد کراراً در آثار مبارکه مورد تأکید واقع گشته است. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا از نفوس که خود را به حق نسبت داده و سبب تضییع امرالله شده‌اند. اجتناب از چنین نفوس لازم." (گنجینه حدود و احکام، ص448)

حضرت عبدالبهاء در تبیین آیۀ "لاتکونوا مع الّذین قاسیة قلوبهم عن ذکرالله" می‌فرمایند، "با نفوسی که در نهایت بغض و عداوتند و در غایت ضلالت و جهالت و جمیع اذکارشان القاء شبهات و ارتیاب در امر ربّ‌الآیات به قسمی که شب و روز به طعن مشغول و به القاء شبهات مألوف و بغضشان ظاهر" نباید مألوف شد و معاشرت والفت کرد. (گنجینه حدود و احکام، ص448)

توصیه است که با نفوسی معاشرت شود که از آنها مضرّت حاصل نشود. اثرات معاشرت با نفوس نامطلوب را اینگونه توضیح می‌فرمایند، "بسیار ملاحظه شد که نفوسی در نهایت محبّت و انجذاب و رَوح و ریحان بوده با طبیعیون و اهل فسق الفت و معاشرت نمودند به کلّی عاطل و باطل گشتند. حتّی در ارض اقدس یک دو جوان را پروتستان‌ها به عنوان تعلیم لسان به خانۀ خویش بردند و بعض اسباب نامشروع مثل معاشرت نسوان فراهم آوردند. نزدیک بود که به کلّی آنان را به واسطۀ این وسایل منحرف نمایند. این عبد منع نمود، بلکه از عکّا به جای دیگر فرستاد." (همان)

وقتی سیرت تغییر کرد و دیگر از آن فطرت اصلیۀ الهیّه اثری باقی نماند، مظهر ظهور هم مایل نیست کلامی با چنین نفوسی تکلّم نماید. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیۀ الهیّه منحرف شده‌اند." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص82) بنابراین، آنها را به رضوان الهی راهی نیست و امکان ورود نه. چه که ملائکۀ امر به نام خداوند در مدخل رضوان ایستاده و مانع از ورود کسانی می‌شوند که شائبۀ تعلّق به این جهان از آنها به مشام رسد: "علی باب هذا الرّضوان ملٰئکةُ الأمرِ لَموقوفون علی اسمی الحافظ السّمیع العلیم و إن یجِدنَ مِن أحدٍ روائح الدّنیا و عمّا ظهر بین السّموات و الأرض یمنعنّه عن الدّخول فی هذا الرّضوان و عن الوقوف بین یَدَی رَبِّکَ المنّان القدیم." (آثار قلم اعلی، ج4، طبع طهران، ص55)

**جهد نمایید که دوست را بشناسید**

عرفان الهی، یعنی مظهر امر او، نخستین وظیفۀ هر نفسی است که مشتاق رسیدن به وصال حقّ است. برای شناخت دوست باید از جمیع امور وارسته و منقطع گشت تا بدون حبّ و بغض بتوان پی به حقّانیت مظهر ظهور الهی برد. جمال قدم هدایت می‌فرمایند، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عَرَضیه پاک و مقدّس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظۀ کلمات فانیه و متوکّلین عَلَی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلّیات اشراقات شموس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." (ایقان، ص3-2)

و در مقام دیگر می‌فرمایند، "سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد ... چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و ولَه و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینۀ الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم بیدار نماید..." (همان، ص151)

**اگر به خضوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید...**

جمال قدم و حضرت عبدالبهاء کراراً تصریح فرموده‌اند که اگر اتّصاف به صفات الهی صورت گیرد، البته کذب مفتریات اعداء بر جمیع ظاهر شود و حقیقت امر الهی بر همگان مکشوف گردد. زیرا آنچه که مایۀ جذب قلوب است، علاوه بر آثار مبارکه، تأثیر آنها بر نفوس مؤمنین است. زیرا "کلمۀ الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتُحصی... عالم را کلمه مسخّر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم؛ چه که ابواب قلوب که فی‌الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح." (لوح مقصود، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص107)

بنابراین، از اثر می‌توان پی به مؤثّر برد. وقتی اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه از مدّعیان محبّت مشاهده شود، لابدّ بر این است که هر ناظر منصفی در صدد بر می‌آید که مؤثّر را بیابد. داستان معروفی است از نحوۀ ایمان آوردن جناب حاج محمود قصّابچی که روزی نامه‌ای از ناشناسی به دستش می‌رسد که برادر مرحومش مبلغی نزد او ودیعه گذاشته و حال آن ودیعه سود سرشاری نموده که باید سهم متوفّی به وارثش برسد. جناب قصّابچی که از موضوع وجه مزبور خبری نداشته سخت حیرت می‌کند. در صدد تحقیق از هویت نویسنده نامه بر می‌آید که معلوم می‌شود بهائی است و آن زمان که در می‌یابد امر بهائی چنین تأثیری در فردی (جناب موسی بنانی) گذاشته که اینقدر امین است، با تحقیق و تحرّی پی به حقّانیت امر مبارک می‌برد و ایمان می‌آورد. (نقل به مضمون از کتاب داستان دوستان اثر جناب ابوالقاسم فیضی)

**اعمال غیر مرضیّه مُثبِت مفتریات است**

این نکته بارها در آثار مبارکه مطرح شده است که اعمال غیرمرضیه سبب اعراض نفوسی شده که قصد تحقیق و تحرّی داشته‌اند. جمال قدم کراراً فرموده‌اند، "لیس ضرّی سجنی". مثلاً در بیانی از قلم اعلی نازل، "لیس ضرّی سجنی و بلائی و ما یَرِدُ عَلَیَّ مِن طُغاةِ عبادی بل عملُ الّذین ینسِبون أنفُسَهُم إلی هذا المظلوم و یرتکبون ما تضیّع بِهِ حرمةُ الله بین خلقه." (آثار قلم اعلی، ج1، طبع کانادا، ص152)

در مقام گلایه از قلم اعلی نازل، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سجیّۀ الهیّه در بین بریّه حرکت می‌کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مُقبل حرم‌الله بودند." (حدیقۀ عرفان، ص75)

در کلام دیگر نازل، "ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیه که در الواح منزله ثبت شده عامل می‌گشتند، هرآینه مشاهده می‌نمودی مَن عَلَی الأرض را مقبل الی الله ربّک و ربّ العالمین." (حیوة بهائی، ص6)

حضرت عبدالبهاء تصریح دارند، "فَوَالله الّذی لا إله إلّا هو اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند، ملوک خاضع می‌شوند. اگر احبّاء الهی مطابق وصایای جمال مبارک رفتار نمایند والله الّذی لا إله إلّا هو أعناق ملوک خاضع می‌شوند." (پیام آسمانی، ج1، ص27)

**جمیع به مقرّ قدس راجع است**

متأسّفانه اعمال غیر مرضیّه که از فردی از احبّاء مشاهده شود، توسّط اعدا شمول عام یابد و ضرّ آن به اصل شجره که مقام مظهر ظهور و امر مبارک است وارد شود. جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبّت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت دهند. فَبِئسَ ما هُم یعملون." (مجموعه الواح طبع مصر، ص306)

جمال مبارک در مقام گلایه می‌فرمایند، "کلّ را به محبّت و وداد امر نمودیم به اختلاف برخواستند و به حکمت دعوت فرمودیم اجابت ننمودند چنانچه شنیده‌اید که در بعضی بلاد اختلاف مابین احباب ظاهر و همچنین در بعض مدن خلاف حکمت مشهود... سبب نفی احبّاءالله از عراق اجتماع بوده و همچنین علّت نفی از ارض سرّ. مع‌ذلک آنچه نهی می‌شود احدی اصغاء ننموده و نمی‌نماید إلّا مَن شاءالله ... چون بر حسب ظاهر ضرّ اجتماع به اصل شجره وارد است باید دوستان حق از آن اجتناب نمایند و ارادۀ خود را در ارادۀ او فانی سازند." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص368)

در مقام از قلم اعلی نازل، "دیگر چه مقدار مفتریات به ملیک اسماء و صفات نسبت داده‌اند و آنچه دون خیر بوده به اصل شجرۀ ربوبیه راجع نموده." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص74)

در کلامی راجع به نفوسی که مرتکب بعضی اعمال غیرمرضیه شده بودند می‌فرمایند، "بعضی از نفوس ضالّۀ کاذبه ناس را از اوامر الهی منع نمایند و به نواهی دلالت کنند و مع‌ذلک خود را به حق نسبت می‌دهند. إنّه برئٌ منهم ... بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده. علیهم دائرةُ السّوء و عذاب‌الله المقتدر القدیر. قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی‌الحقیقه به ملکوت ایمان ارتقا جسته ابداً به آن توجّه ننماید تا چه رسد به اخذ آن ... بگو ای مدّعیان محبّت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید. اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده حمل این زحمات به چه جهت شده. هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده. به راستی می‌گویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آلایش نفس و هوی مقدّس دارید." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص74-373)

جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "ای اهل بهاء از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست. چه که نفوس غافله به مجرّد اصغاء عمل منکَری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدء راجع کنند. مکرّر از قلم اعلی این کلمۀ علیا نازل جنودی که ناصر حقّند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سردار این جنود تقوَی‌الله." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص230)

در کلام دیگر نازل، "بعضی در بعضی از احیان تکلّم نمودند به آنچه که ضرّش به اصل سدره راجع است." (لوح اتّحاد، ادعیه محبوب، طبع مصر، ص403)

**یادداشت‌ها**

1. للّذین لایؤمنون بالآخرة مَثَلُ السّوء و لله المثلُ الأعلی و هو العزیز الحکیم.
2. ابن قیم می‌گوید: «الله سبحانه و تعالی بزرگِ این نگهبانان را رضوان نام نهاده که از رضا (خشنودی) مشتق شده و خازِن آتش را مالک نام نهاده که مشتق از ملک است که به معنای قدرت و شدّت است...» (حادی الأرواح: ۱/ ۷۶).
3. یثرب: به نام نخستین اقامت کننده در آن، یثرب بن قانیة، از نژاد سام بن نوح نامیده‌اند. امّا در تعیین مکان آن اختلاف است. بعضی گویند یثرب نام یکی ناحیه و مدینه جزو آن است. برخی بر آنند که یثرب نام ناحیه‌ای از مدینه است و بنا به قول دیگر یثرب عبارت از خود مدینه است. گویند حضرت رسول از این نام اکراه داشت. از این رو این بلد را طیّبه یا طابة نامند. (معجم‌البلدان، ج4، ص1010)
4. حجاز: نام تاریخی ناحیۀ غرب شبه جزیرۀ عربستان است. این ناحیه زادگاه اسلام و محلّ قرار گرفتن کعبه است. شهرهای مکّه و مدینه در این ناحیه قرار دارند. واژۀ حجاز به معنای "حائل و میانگیر" است و از این رو به آن این نام را داده‌اند که به صورت رشته کوه تپّه‌مانندی میان دو سرزمین تهامه (غور) و نجد واقع شده است که اوّلی سرزمینی پست در متداد کنارۀ دریای سرخ و دومی سرزمینی بلند در داخلۀ عربستان است. هنگام ظهور اسلام فقط مکّه، مدینه، طائف، و خیبر از بلاد آباد حجاز بوده است.
5. بطحاء: دشت، زمین پهن و گسترده، سیل‌گاه فراخ که در آن شن و ماسه و سنگریزه باشد. وادی بطحاء در یک فرسخی مکّه و میان مکّه و منا واقع است. حضرت رسول در این ناحیه پرورش یافته‌اند. در تاریخ اسلام (ج2، ص54) آمده است که ته درّه را بطحاء نامند که خانۀ کعبه در آنجا است. در غیاث‌اللّغات مذکور که بطحا وادی مکّۀ معظّمه و گاهی از بطحا مکّۀ معظّمه مراد است.
6. شام: منطقۀ کمابیش گسترده‌ای در جنوب غرب آسیا و شامل کشورهای امروزی سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، قبرس، بخش‌هایی از جنوب ترکیه و شرق مصر است. گاهی بخش‌هایی از غرب عراق را نیز جزو شام به حساب می‌آورند.
7. بیت‌اللّحم: شهری در قسمت فرمانداری بیت لحم در کرانۀ باختری تحت حکومت خودمختار فلسطینی است. محلّ تولّد حضرت عیسی است.
8. جلیل: سرزمینی در شمال اسرائیل فعلی. این منطقه در قسمت عمده‌ای از استانهای اسرائیل به اسامی استان شمال و استان حیفا واقع شده است.
9. متن کامل لوح مبارک ذیلاً درج می‌شود:

به نام دوست

للّه المثل الاعلى گل معنوى در رضوان الهى به قدوم ربيع معانى مشهود ولکن بلبلان صورى محروم مانده‌اند.

گل گويد: اى بلبلان منم محبوب شما و به کمال لون و نفحهء عطريّه و لطافت و طراوت منيعه ظاهر شده‌ام با يار بياميزيد و از دوست مگريزيد.

بلبلان مجاز گويند: ما از اهل‌يثربيم و به گُل حجاز‌ اُنس داشته و تو از‌ اهل حقيقتى و در بستان عراق کشف نقاب نموده‌اى.

گل گفت: معلوم شد که در کلّ احيان از جمال رحمن محروم بوده‌ايد و هيچ وقت مرا‌ نشناخته‌ايد بلکه جدار و روافد و ديار را شناخته‌ايد. چه، اگر مرا مي‌شناختيد حال از يار خود نمى‌گريختيد. اى بلبلان من نه خود از يثربم و نه از بطحا و نه از عراق و نه از شام و لکن گاهى به تفرّج و سير در ديار سايرم. گاهى در مصر و وقتى در بيت‌اللّحم و جليل و گاهى در حجاز و گاهى در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام. شما به حبّ من معروفيد، ولکن از من غافل. معلوم شد که زاغيد و رسم بلبل آموخته‌ايد؛ در ارض وهم و تقليد سايريد و از روضۀ مبارکه توحيد محروم.

مَثَل شما مثل آن جغد است که وقتى بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر مي‌خواند. بلبل گفت: اى جغد چرا از‌انصاف گذشتى و از‌ حق چشم برداشته. آخَر هر دعوى را برهانى لازم است و هر قولی را دليلی. حال من حاضر و زاغ حاضر بخواند تا بخوانم. گفت اين کلمه مقبول نيست بلکه مردود است چه که من وقتى از رضوانى نغمۀ خوشى استماع نمودم؛ بعد، از صاحب نغمه پرسيدم. مذکور نمودند که اين صوت زاغ بود؛ و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغى از آن بستان بيرون آمد؛ يقين نمودم که قائل صادق است. بلبل بيچاره گفت اى جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال به همان صوت که شنيدى بلکه احسن و ابدع از آن تغنّى مي‌نمايم. گفت مرا به اين کلمات رجوعى نيست و اين سخنها مقبول نه. چه که من همچه شنيده‌ام از آباء و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست دارد. اگر تو بودى چگونه اسم او شهرت نموده. بلبل گفت اى بى انصاف مرا صيّاد کين در کمين بود و سيف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت يافت. من از غايت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنّى به ساکت مشهور. و لکن صاحبان آذان نغمۀ رحمن را از نَعيب زاغان تميز دهند. حال تو به اصل صوت و لحن ناظر شو لِيَظْهَرَ لَکَ ٱلْحَق.

و شما، اى بلبلانْ صورت، مثل آن جغد به نظر مي‌آئيد که ذرّه‌اى وهم را به صدهزار يقين تبديل ننمائيد و حرفى از آنچه شنيده به عالم شهود و مکاشفه مبادله نکنيد. بشنويد نُصح يار را و به نظر اغيار بر منظر نگار ناظر مباشيد. مرا به من بشناسيد نه به مقرّ و ديار.

در اين گفتگو بودند که ناگاه از حديقۀ مبارکۀ "کانَ اللّه" بلبلی نورانى به طراز رحمانى و نغمۀ ربّانى وارد و به طواف گل مشغول شد. گفت اى بلبلان اگر چه به صورت بلبليد و لکن چندى با زاغان مؤانس گشته‌ايد و سيرتشان در شما ظاهر و مشهود. مقرّتان اين رضوان نه؛ برپريد و برويد. اين گُلِ روحانى مَطاف بلبلان آشيان رحماني است.

پس اى بلبلان انسانى جهد نمائيد که دوست را بشناسيد و دست تعدّى خزان را از اين گُل رضوان رحمن قطع نمائيد. يعنى اى دوستان حقّ، کمر خدمت محکم بر بنديد و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائيد. و اگر به خضوع و خشوع و ساير سجاياى حق بين عباد ظاهر شويد ذيل تقديس از مفتريات ابليس و مظاهرش طاهر مانَد و آلوده نشود و کذب مفترين بر عالميان ظاهر و هويدا گردد و اگر نعوذ باللّه عمل غير مرضيه از شما مشاهده شود جميع به مقر قدس راجع است و همان اعمال مُثبِت مفتريات مشرکين خواهد شد. و هذا لحقٌّ يقين و الحمد للّه محبوب العالمين.

(آثار قلم اعلی، طبع طهران، ج4، ص336 / طبع کانادا، ج2، ص640 / حدیقۀ عرفان، ص11)